

زبان و اندیشه

فیلسوف بزرگ آلمانی فردریش نیچه (Friedrich Nietzsche)، در کتاب معروفش *The Will to Power*، گفته ای دارد به این مضمون که کار واقعاً خلاقه خداوند آفرینش دستور زبان بود. در نگاه اول چنین گفته ای گزافه و اغراق آمیز به نظر می رسد. اما با بازنگری و دور اندیشی ژرف تر حقیقت و معنای راستین این گفته پرمعنا آشکار خواهد شد. درباره خاستگاه، جایگاه، و نقش بنیادی زبان (language) در شکل گیری هستی و اندیشه انسان سخن بسیار گفته شده است. از افلاطون در دوران باستان گرفته تا متفکران دوره معاصر، جنبه بنیادی زبان در ساخت اندیشه انسانی و در رابطه او با جهان هستی مورد بحث و نظریه پردازی بوده است. نظر کلی فلاسفه این است که زبان حتی از اندیشه پیشی می گیرد و بر آن مقدم است. دو نمونه از گفته های این بزرگان، یکی از دوران باستان و دیگری در زمانه ما، طیف گسترده تفکر انسان در این زمینه را آشکار می سازد. افلاطون گفته بسیار زیبا و پرمعنایی دارد به این مضمون که اندیشه گفت و شنود (dialogue) درونی روح است با خود؛ و فیلسوف آلمانی معاصر مارتین هایدگر (Martin Heidegger) می گوید: «زبان خانه هستی ست».

اهمیت زبان در ساختار اندیشه انسان و به عنوان واسطه حیاتی پیوند او با جهان از دوران باستان شناخته شده بوده است. ماهیت پیوند انسان با جهان مطلقاً و اساساً کلامی (زبانی، گفتاری) و از این رو عقلانی و در خور فهم است. آنچه اسباب و ویژگی موجود انسانی ست، گفت و شنود ابدی او با خود است. از طریق این گفت و گوی درونی با خود است که گفت و گوی او با انسانهای دیگر صورت می پذیرد. با فراخوانی دیگران در این

مکالمهٔ درونی ست که دروازه‌های جهان هستی به روی انسان گشوده می‌شوند. به وسیلهٔ زبان است که ما انسانها تجربهٔ مشترک خود از زندگی در این جهان را بازگویی کنیم. زبان وسیلهٔ جهانشمولی ست که از طریق آن تفهیم و تفاهم صورت می‌گیرد. همهٔ ادراکات وابسته به تفسیر هستند، و همهٔ تفسیرها در واسطهٔ زبان تحقق می‌پذیرند. زبان واسطه‌ای ست که از طریق آن تفاهم و توافق کلی ما بین انسانها به وجود می‌آید. ما در یک جهان زبانی (linguistic) حرکت می‌کنیم و از طریق تجربه‌های زبانی از پیش - شکل - گرفته است که در این جهان رشد می‌یابیم. به گفتهٔ هانس - گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer)، زبان واسطه‌ای ست که در آن «من» و «جهان» به هم می‌رسند و، یا بهتر بگوییم، تعلق پذیری آغازین خود را در آن به ظهور می‌رسانند.

همهٔ اندیشه‌ها گفت و گوی با خود هستند، و گفت و گو در واسطهٔ زبان صورت می‌پذیرد. پس زبان از اندیشه پیشی می‌گیرد و بر آن مقدم است. حتی اگر اندیشه هرگز با گفتار یا نوشتار بیان و بازگونشود، ذات اندیشیدن زبانی ست. تفکر و اندیشهٔ ما، یعنی گفت و گوی درونی روح ما با خود، در قالب زبان بر ما آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، به وسیلهٔ زبان است که ما از وجود اندیشهٔ خود آگاه می‌شویم. پس اندیشه در زبان خانه دارد. زبان واسطه‌ای ست که از طریق آن آگاهی ما با هستی ما پیوند می‌خورد.

درست است که تجربهٔ ما در این جهان و با انسانهای دیگر تنها از راه آموختن و کاربرد زبان نیست؛ از جمله، زبان ایما و اشاره، حالات چهره، حرکات بدن، گریه و خنده، و سایر وسایل بیان نیز ما بین آدمها رابطه برقرار می‌کنند. به علاوه، زبان نمادی (symbolic) و ریاضی دقیق و تخصصی بنیاد استواری برای ساخت و پرداخت نظریه‌های علمی فراهم می‌آورد. اما این اشکال خود نمودی (self-manifested) نیز باید داریم در گفت و شنود روح با خود تجسم پیدا کنند، و چنین گفت و شنودی تنها با واسطهٔ زبان انجام پذیرفتنی ست.

در این که زبان در ساخت اندیشه تاثیر دارد جای تردید نیست. ما با کلمات می‌اندیشیم. اندیشیدن یعنی گفت و گو کردن با خود. به گفتهٔ گادامر، «آنچه فهمیدنی ست زبان است». این بدان معناست که ماهیت زبان آن گونه است که در خود و به خودی خود قابل فهم است، یعنی به ذات دیگری برای کسب ماهیت نیازمند نیست. به گفتهٔ هگل (George Wilhelm Friedrich Hegel) زبان واسطه‌ای ست که از طریق آن جان نفسانی با وجود عینی پیوند می‌خورد. در اقع، زبان واسطهٔ بروز همهٔ تجلیات جان (spirit) است، واسطهٔ آغازینی که همهٔ وجوه هستی را، تا آن جایی که با کلام قابل بیان

هستند، در بر می گیرد. آنچه در زبان می آید ماهیت از پیش - فرض - شده یا از پیش - داده - شده ای نیست، بلکه هر کلمه حکم و قاطعیت ذاتی دارد. (بحث هستی شناختی زبان از مباحث بسیار پیچیده فلسفه و علم تأویل است که نیازمند شرح و توصیف بیشتری است. شرح فشرده این نوشته فقط به نیت پیشبرد درونمایه اصلی آن است). ضمن آموختن تدریجی زبان است که قابلیت اندیشیدن نیز به تدریج رشد می کند و انسان در واقع پا به جهان می گذارد و در گستره جامعه انسانی می بالد.

انسان تنها موجودی است که توانایی ساخت بندی زبان را دارد که از آن طریق می تواند اندیشه ها، احساسات، و دریافتهای خود را بیان کند، بدون این که الزاماً کوچکترین آگاهی از منطق یا خاستگاه زبان داشته باشد. بیان اندیشه محدود به قابلیت در کاربرد زبان است. از آن جایی که رابطه انسان با جهان هستی از راه اندیشیدن برقرار می شود، پس این رابطه در اساس یک رابطه زبانی است. به قول لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein): «محدودیتهای زبان من به معنای محدودیتهای جهان من است».

یگانگی و ویژگی انسان در دستگاه آفرینش و جهان هستی قابلیت او در اندیشیدن یعنی در واقع قابلیت او در ساخت بندی زبان است که او را از سایر مخلوقات متمایز می کند. این قابلیت، همچنین، اسباب وجه امتیاز مابین افراد انسانی است. چیرگی در بیان اندیشه مستلزم چیرگی در زبان است. و بیان خرد و اندیشه است که اسباب سرافرازی و سرآمدی انسانهاست. پس زبان نارسا نماینده اندیشه نارسا، و زبان روشن و ناب دال بر تفکر روشن و ناب است. خردمندی را نمی توان به کسی نسبت داد که توانایی باز نمود آن را در قالب زبان گفتاری یا نوشتاری ندارد، زیرا خرد تنها در زبان شکل و تجسم دارد و در نبود زبان وسیله باز نمود (representation) دیگری برای خرد متصور نیست که ذات آن را اثبات کند. از آن جایی که تفکر گفت و شنود روح است با خود و بنا بر این در قالب زبان شکل می گیرد، حتی اگر هرگز در گفتار یا نوشتار باز نمود نشود ماهیت آن هنوز زبانی است. بدین ترتیب، هرگز نمی توان حکم کرد که فلان کس انسان متفکر و اندیشمندی است، افسوس که توانایی بیان افکار و اندیشه های خود را ندارد! تفکر و اندیشه وسیله بیان دیگری جز زبان برای اثبات ماهیت و اعتبار خود در اختیار ندارند.

به گفته ارسطو، انسان موجود زنده ای است صاحب خرد (logos). به عبارت دیگر، انسان آن موجود، خردمندی است که به علت توانایی اش به اندیشیدن از موجودات زنده دیگر متمایز است. از آن جایی که اندیشیدن یا خرد تنها در زبان متجسم و متبلور است،

پس واژه یونانی logos، به معنای خرد و اندیشه، در حقیقت به معنای «زبان» است. از طریق بیان اندیشه هاست که انسان می تواند نیات و مقاصد خود را با انسانهای دیگر در میان بگذارد، و آنچه ما فرهنگ و تمدن انسانی می خوانیم دستاورد و فرآورده تقابل و تبادل اندیشه هاست. پس در حقیقت، فرهنگ و تمدن انسانی بر اساس این حکم ساده است که انسان موجودی ست صاحب زبان. به قول هایدگر، زبان واسطه ای ست که در آن تاریخ هستی آدمی شکل می پذیرد. فیلسوف معاصر فرانسوی ژاک دریدا (Jacques Derrida) در کتابش *Of Grammatology* می نویسد که دانش و معرفت کلاً وابسته به ساختار باز نمودی زبان است؛ بدون این که خود فرآیند باز نمود، یعنی نقش همنهادی شخص باز نمودگر (representative)، الزاماً در دانش و معرفت مدغم باشد.

یکی از جنبه های ویژه زبان کلیت و جهانگیر بودن آن است. اندیشه و مفهومی نیست که نتوان در زبان آورد. توانایی انسان در گفتار به نحو خستگی ناپذیری پایه پای قابلیت او در تعقل و تفکر همگام است. بنابراین، هر گفت و شنودی فرآیند درونی بیکران و بی انتهای است که می تواند بالقوه تا ابد ادامه داشته باشد. به گفته گادامر، در حقیقت، هستی، معنای هستی، و آرمانیت هستی همه با زبان همجواری هستند. نوشتن ضمانت می کند که یک متن را بتوان همواره به تکرار خواند. حتی در نبود هیچ خواننده ای، یا پس از مرگ همه ذاتهای هوشمند، فراسوی هر وجود یا پدیده ای در این جهان، نوشتن امکان خواندن مکرر را میسر می سازد.

در فلسفه و فرهنگ دوران پیش - مدرن و مدرن - به عبارتی، در جهان بینی غالب انسانی تا اوایل قرن بیستم میلادی - زبان فقط به عنوان وسیله ساده ای برای روبه رویی با جهان و بیان و توجیه پدیده های طبیعی و حسی شناخته می شد و به کار می رفت. تصور عمومی و کلی متفکران عصر روشنگری (enlightenment) این بود که معنای هر واژه به سادگی ناشی از وجود شیء است که واژه به آن اشاره می کند یا نماینده آن است. فرضاً، شخص ناظر به شیء خاصی (درخت، پرند، کوه، ...) می نگرد و به سادگی واژه ای برای باز نمود و بیان آن شیء پیدا می کند که نماینده حضور و وجود آن شیء است. بر مبنای این نگرش، زبان و همه عناصر ساختاری آن در واقع فقط وسیله هایی برای بیان مشاهدات حسی و تجربی انسان هستند و فراسوی این حکم هیچ گونه ذات و ماهیت ویژه ای بر زبان مترتب نیست. به تصور این متفکران، چنین فرآیندی - یعنی، مشاهده و شناخت اشیاء و پدیده ها و بیان و توجیه دقیق آنها به وسیله زبان - پایه و اساس همه وجوه دانش بود. به عقیده فلاسفه عصر روشنگری، بنیاد علم و معرفت بر اساس باز نمود راستین، یا

نقشه برداری دقیق، واقعیت‌های عینی-تجربی بود. این نظریه عمومی درباره دانش که به عنوان «مدل‌واره باز‌نمودی» (representational paradigm) معروف است نظریه غالبی در عصر روشنگری بود و اکثریت فلاسفه و متفکران آن دوره به این مدل‌واره اعتقاد داشتند. بر مبنای این نظریه، واقعیت‌غایی و نهایی در اساس بر بنیاد دانش حسی-تجربی است، و کار فلاسفه به تصویر کشیدن و باز نمودِ راستین این واقعیت است. شکی نیست که چنین برداشتی از واقعیت صرفاً تک‌بینانه (monological) و تجربه‌باورانه (empirical) است. دانشی که از کشف واقعیت بر مبنای این دیدگاه فلسفی به دست می‌آید در بسیاری موارد کاملاً پذیرفتنی و با ارزش است. اما هرگز نمی‌توان تمام وجوه دانش را در تراز باز‌نمودهای حسی-تجربی تنزل داد، زیرا حوزه‌ها و متنهای دیگری از دانش وجود دارند که به کلی بیرون از چارچوب عملکرد علم حسی-تجربی هستند و شناخت آنها نیازمند زبان دیگری فراسوی زبان علمی است. همین دید تک‌بینانه و افراطی بود که به بحران و ورشکستگی جهان بینی مدرن انجامید و به پیدایش جهان بینی پس-مدرن (post-modern) منجر گردید.

از اواخر قرن نوزدهم به بعد این اندیشه در جمع فلاسفه رونق پیدا کرد که زبان فقط نماینده و باز نمود ساده یک جهان از پیش-فرض شده و از پیش-داده شده نیست بلکه در آفرینش جهان دست اندرکار است. چنین تحولی در حوزه اندیشه هرگز تا آن زمان در تاریخ فرهنگ و تمدن انسانی روی نداده بود. چنین تحولی در دریافت فلاسفه از زبان و رویکرد آنها در جهت جنبه‌های هستی‌شناختی زبان در واقع نقطه عطفی بود در گذر از جهان بینی مدرن به جهان بینی پس-مدرن، به طوری که فلسفه پس-مدرن در مقیاس بزرگی در واقع به عنوان فلسفه زبان شناخته می‌شود.

کانون توجه اندیشه پس-مدرن نگرستن به خود زبان است - نه فقط به عنوان وسیله و واسطه ای برای روبه روشن شدن با جهان هستی، بلکه به عنوان سازنده این جهان. بر اساس این نظریه، دیگر هرگز نمی‌توان با نگاه ساده دلانه و پر اعتماد به زبان نگریست؛ زبان دیگر فقط گزارشگر و بیانگر جهان نیست، بلکه آفریننده آن است، و در این آفرینندگی قدرت نهفته است. زبان این توانایی را دارد که بیافریند، تحریف کند، پرده بردارد، پنهان سازد، ستمگری کند، غنا بخشد، به بند کشد، و افسونگری کند. از دیدگاه نظریه پردازان پس-مدرن، خیر یا شر، زبان خود به گونه ای حکم نیمه خدا را دارد. آنها، کاملاً به درستی، یادآور شده اند که اگر بناست ما زبان را به عنوان «وسیله» ای برای کشف و شناخت واقعیتها به کار بگیریم، بر ما واجب است که ابتدا با نگاهی عمیق و دقیق به این

«وسیله» بنگریم و به پیچیدگیها، توانمندیها، و ظرافتهای آن پی ببریم. همان طور که کاربرد هر وسیله به منظور دستیابی به نتیجه مشخصی نیازمند آشنایی و آگاهی دقیق با جنبه های کارکردی آن وسیله است، وگرنه نتیجه مطلوب از کاربرد آن وسیله حاصل نخواهد شد، همان طور نیز آشنایی و آگاهی دقیق با جنبه های ساختاری زبان شرط اساسی و بنیادی برای بیان ناب اندیشه است، وگرنه اندیشه در قالبی فراخور و شایسته شکل نخواهد گرفت و گفت و شنود روح با خود در چارچوب نااستوار، ناپالوده، و نارسایی بازنمود خواهد شد. حد و مرز توانمندی اندیشه آدمی، یعنی هستی آدمی، را حد و مرز توانمندی زبان او مشخص می کند.

با توجه به آنچه تا به حال گفته شد می توان نتیجه گرفت که اندیشه و، از این رو، هستی انسان در زبان شکل می گیرد و تجسم می یابد. اما زبان خود در قالب اصول و قوانین دستور زبان معنا پیدا می کند. در نبود این اصول و قوانین، زبان چیزی جز یک سلسله اصوات گنگ و نامفهوم نخواهد بود و، در این صورت، اندیشه آدمی نیز قالب فراخور و شایسته ای برای بیان و بازگویی در اختیار نخواهد داشت. در واقع، از زبان گنگ و نامفهوم به جز اندیشه گنگ و نامفهوم حاصل دیگری به بار نخواهد آمد. بیان اندیشه، چه در سکوت و چه در گفتار و نوشتار، نیازمند زبان مناسبی برای بازنمود است، و در قالب دستور زبان است که زبان معنا پیدا می کند.

پس اگر بپذیریم که انسان اشرف مخلوقات و شاهکار آفرینش است زیرا صاحب logos است (چنین فرضی، البته، بر مبنای دانش ما درباره منظومه شمسی ست که کره زمین در آن جای دارد. چه بسا که در میلیونها منظومه و کهکشان دیگر مخلوقات دیگری برتر از انسان وجود داشته باشند؛ ما فقط می توانیم درباره زمین خاکی که جایگاه انسان است نظریه پردازی کنیم)؛ و اگر این امتیاز انسان در مقایسه با موجودات دیگر را به خاطر قابلیت او به اندیشیدن بدانیم که خاستگاه فرهنگ و تمدن اوست؛ و اگر بپذیریم که اندیشه و خرد انسانی - به عبارتی، هستی او - فقط در زبان تجسم و بازنمود دارد، یعنی در واقع زبان بر اندیشه مقدم است؛ و اگر زبان فقط در قالب دستور زبان است که معنا و مفهوم پیدا می کند؛ پس جایگاه ویژه انسان در نظام آفرینش و سبب سرافرازی و بلند پایگی او در جهان هستی بر پایه وجود دستور زبان خواهد بود. بدین ترتیب، گفته نیچه، که کار واقعاً خلاقه خداوند آفرینش دستور زبان بود، نه تنها گزافه و اغراق آمیز نیست که در واقع ذات حقیقت است. خاستگاه فرهنگ و تمدن انسانی اندیشه و خرد اوست که خود در زبان خانه و هستی دارد، و در قالب دستور زبان است که زبان معنا و مفهوم پیدا می کند.

پس اندیشه ناب و رسا نیازمند زبانی ناب و رساست. درست تر بگویم، زبان ناب و رسا شرط لازم اندیشه ناب و رساست، زیرا زبان بر اندیشه تقدم و پیشی دارد؛ یعنی، ابتدا باید زبان فرادست باشد که اندیشه بتواند در قالب آن شکل بگیرد. تقدم و ازلیت زبان بر اندیشه حکمی ست قاطع، حتی اگر آن که می اندیشد کوچکترین آگاهی از خاستگاه یا منطق زبان نداشته باشد.

سخن کوتاه، نمی توان با ولننگاری و بی اعتنایی با زبان رویکرد داشت، زیرا حاصل چنین رویکردی اندیشه ای ولننگار و بی اعتنا خواهد بود و ذات گوینده یا نویسنده این گونه زبان را بی محابا آشکار خواهد ساخت. به عبارت دیگر، زبان که در ظاهر وسیله ای برای بیان اندیشه است، آفریننده اندیشه و از این جهت بیانگر ذات آدمی ست. سرآمدی، سربلندی، و سرافرازی انسانها، و چیرگی و امتیاز فرهنگها و تمدنها، براساس اعتبار و ارزش خرد آدمی ست. خرد تنها در قالب زبان باز نمود می شود، و زبان در چارچوب دستور زبان معنا می یابد. ادامه منطقی تفکر در حوزه این مفاهیم دامنه بحث را به زمینه مقایسه فرهنگها و تمدنها و به سرنوشت تاریخی انسانها در اقلیمهای مختلف می کشد و هر انسان خردمندی را در شگفت زدگی فرو می برد.

اگر سرچشمه و خاستگاه فرهنگ و تمدن انسانی اندیشه و خرد اوست، و اگر اندیشه و خرد در زبان خانه و هستی دارد، پس زبان در آفرینش و شکل گیری تاریخ انسانی الزاماً نقش بنیادی خواهد داشت. نتیجه گیری ضمنی که از چنین راستای استدلال به دست می آید نه تنها شدیداً اندیشه برانگیز و تکان دهنده است، که همچنین نیاز به بررسیهای روشمند در این زمینه را آشکار می سازد. از جمله، نقش بنیادی زبان در ساختار تاریخ فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی ایران در دو قرن گذشته زمینه باروری ست برای پژوهش، به ویژه در سه دوره بسیار بحرانی و با اهمیت در درازنای این دو قرن: نهضت مشروطیت، جنبش ملی شدن نفت، و انقلاب اسلامی. بازتاب روح قالب زمانه (zeitgeist) در این سه دوره را در زبان گفتاری و نوشتاری دولتمردان، متفکران، و پایه گذاران این جنبشها می توان یافت، و رد پای علل ناکامی و فروپاشی هر سه را در زبان نارسا، بی منطق، و نادرست - به عبارتی، در اندیشه نارسا، بی منطق، و نادرست - این سه دوره می توان پیدا کرد. (من شخصاً از وجود حتی یک متن نوشتاری فاخر، برجسته، منطقی، و بی عیب از زبان دولتمردان و پایه گذاران این جنبشها، که از جنبه ساختار زبانی و محتوای اندیشه با صدها نمونه عالی در غرب برابر باشد، بیخبرم. هر چه بوده و هست زبانی ست سست بنیاد، خرد گریز، نارسا، سرشار از لغزشهای دستور زبانی. اگر خواننده ای از میان خوانندگان

این نوشته این اقبال را داشته است که از وجود متن عالی و برگزیده ای از زبان شخصیت‌های این سه دوره تاریخی آگاه باشد، به جاست که آن را معرفی کند تا بر مبنای شاخصهای شناخته شده نقد و بررسی شود و مشروعیت یا عدم مشروعیت آن، به عنوان یک نمونه برجسته نثر، در معرض داوری همگان قرار بگیرد).

پرسش با اهمیت دیگری که بررسی مفاهیم و مباحث ذکر شده در این نوشته پیش می‌آورد این است: چگونه است که در درازنای دو قرن گذشته، یک نمونه نثر فاخر، پرمعنا و پرنفوذ در زمینه فلسفه، ادبیات، نقد، سیاست، و سایر علوم انسانی - در تراز قیاس با هزاران نمونه عالی در غرب - در زبان فارسی نمی‌توان یافت؟ (محدوده «دو قرن گذشته») را از آن جهت برگزیدم که اشاره به عصر روشنگری، تجدد گرایی، و شکوفندگی اندیشه در غرب است، و گرنه می‌توان این پرسش را در گستره هزار سال گذشته زبان فارسی مطرح کرد. در این دوران حتی به یک متن فارسی برجسته، پرنفوذ، و مرجع که در شکل‌گیری و جهت‌یابی تاریخ فرهنگ و تمدن انسانی، حتی ایرانی، نقشی داشته نمی‌توان اشاره کرد. در این دوران، یک دکارت، کانت، روسو، هیوم، امرسون، شوپنهاور، ولتر، هگل، هایدگر، سارتر، ... یا یک شکسپیر، گوته، واتس، دیکنز، هوگو، پروست، هسه، جویس، فاکنر، همینگوی، ... در تاریخ نثر فارسی وجود نداشته است. اگر نثر زبان و قالب فراخور برای اندیشیدن است و شعر برای بیان جوش و خروشهای عاطفی، آیا واقعیت زبانی تاریخ فرهنگ ما مبین چه حکمی در مورد ساختار ذهنی و عاطفی ماست؟ (این که نثر زبان اندیشه و شعر زبان عاطفه است، البته، حکمی است کلی و عمومی اما نه قاطع؛ این هر دو زبان می‌توانند هم اندیشه و هم عاطفه را بیان کنند).

گسترش دامنه بحث در این زمینه‌ها نیازمند پژوهشهای دیگر و فرصتهای دیگری است. همان‌گونه که لودویگ ویتگنشتاین در آخرین جمله کتاب معروفش *Tractatus Logico-philosophicus* گفته است: «از آنچه نمی‌توان سخن گفت، در آن باره باید خاموش ماند».

سین سینائی، اوهایر

منابع:

Derrida, Jacques, *Of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak. Johns Hopkins University Press, Baltimore, 1974.

Gadamer, Hans-Georg. *Truth and Method*, trans. Joel Weinsheimer and Donald G.

Marshall. The Continuum Publishing Company, New York, 1999.

Heidegger, Martin, *Being and Time*, trans, John Macquarri and Edward Robinson.

Harper and Row, New York, 1962.

Nitzsche, Friedrich. *The Will to Power*, trans. Walter Kaufmann and R. J. Hollingdale.

Vintage, New York, 1968.

Wittgenstein, Ludwig. *Tractatus Logico-philosophicus*, trans, D.K. Ogden. Routledge, London, 1999.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی